

چیزی که مدت‌هاست توجه مرا جلب کرده است برداشت نادرستی است که بسیاری از مذهبیان ایرانی از واژه «ملی» یا «مردم‌گرایی» ایرانی دارند. اینکه تازی پرستی چه ربطی میتواند به ملی‌گرایی (ایرانی) داشته باشد هنوز هم برای من یک مسئله شده است، و هر زمان هم از این آقایان این پرسش مطرح میشود، به شیوه همین آخوندها به صحرای کربلا میزنند؛ که «دین از واجبات اجتماعی است و پایه اخلاق در اجتماع بشری و و». در دسر این آقایان و در دسر آفرینی آنها برای دیگران از آنجا ریشه میگیرد که در ذهن بسته آنها تنها مذهب میتواند الگوی اخلاق خوب برای بشر باشد؛ تازه آنها مذهب‌هایی مانند اسلام و از نوع شیعه دوازده امامی آن که دروغ شرعی‌گفتن (تقیّه) جزئی از واجبات است و ترویج فاحشگی (صیغه) از ارکان آن. حال از قوانین و دستورات دست و پا بردن و قتل و غارت و دگر احکام ضد انسانی که این «مذهب» برای بشریت به ارمغان آورده است بگذریم. این درست همان قوانینی است که در قرآن آمده است، همان کتابی که برای اکثریت ایرانیان مقدس است. البته دین میتواند سرمشق اخلاق باشد ولی این مهم‌را به حساب هر دینی نمیتوان گذاشت. این یک شورت‌بختی است که هنوز قشری که به طور مستقیم عاملان برقراری رژیم و حکومت اسلامی در ایران بودند (و هنوز هم هستند) همچنان پای «منقل» دیانت نشسته‌اند و نشسته از افیون اسلام در برابر این رژیم به جای «شمشیر» کشیدن «وافور» می‌کشند! لقب «ملی-مذهبی» ها که به این شدگان در آیین تازیان عصر جهالت قریش داده شده است نمیتواند به جا باشد، از آنجا که میتواند به هر مذهبی مربوط باشد، و اگر هم قرار باشد لقبی به آنها داده شود «اسلامی»ها بیشتر برانزده است، تا آلوده کردن واژه «ملی» (مردم‌گرایی ایرانی) و نسبت دادن آن به اسلام. به هر روی این اسلامیه‌ها خود هم از فلسفه «مذهبی» که به آن ایمان دارند نا آگاه هستند، از آنجائیکه خود پیامبر این دین بیابانی رسالت خود را با اسلامی شدن قبایل بیابان نشین آن عهد پایان یافته تصور میکرد؛ اگر هم اشاره‌ای به دگر سرزمینها شده بود در حقیقت تسخیر کردن آن کشورها بوده است نه «اسلامی» شدن آنها؛ از این روی که این کشورها خود را به اسلام تسلیم کنند و به عنوان «امت» فرمانروایی مسلمانان تازی را بپذیرند. تاریخ فتوحات اسلامی این را بخوبی نشان میدهد، و لازم هم نیست به راه دور برویم، تنها تاریخ گذشته و معاصر کشور خودمان میتواند دلیل محکمی به راستی این گفته باشد.

این مقدمه را آوردم تا دریابیم دو واژه «همبستگی» و «ملی» میتواند سازمانها و گروه های درونمرزی و برونمرزی را بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی (!؟) که از آن پیروی میکنند به هم نزدیک کند و مورد پذیرش همه (یا اکثریت) باشد. همبستگی زمانی امکان پذیر است که همه به سوی یک هدف مشترک حرکت کنیم. زمانیکه از بیشتر این سازمانهای اپوزیسیون پرسش میشود که چه هدفی را دنبال میکنند، پاسخ آنها "دمکراسی، سربلندی ایران و..." و همان سخنان کلیشه‌ای است که به درد کامپینهای انتخاباتی میخورد، در صورتی که امروز نه قرار است کسی انتخاب بشود و نه اصولاً انتخاباتی در میان است. بنابراین هدف ما نخست براندازی رژیم اسلامی و حکومت اسلامی در ایران است. تکرار میکنم؛ «رژیم اسلامی» و «حکومت اسلامی» در «ایران» است. حکومت اسلامی به دنبال رژیم اسلامی به وجود آمده است، و این رژیم مشروعیت خود را از باورهای دینی (بخوانید اسلامی) مردم گرفته است و همچنان می‌گیرد؛ تا از این راه به حکومت اسلامی خود ادامه بدهد. به زبان ساده، تا زمانی که اکثر ایرانیان مهر مسلمانی در پیشانی دارند این حکومت میتواند ادامه داشته باشد تا سرانجام خود و ایران را به نابودی بکشاند چون طاعون چه از نوع اسلامی آن یا هر نوع دیگر تنها مرگ و نابودی را میتواند دنبال داشته باشد؛ و اگر هم آن را براندازیم در کوتاه زمانی حکومتی دیگر و باز هم اسلامی ولی با رنگ و رویی دیگر جانشین آن خواهد شد.

برخی هم میگویند اسلام را باید به مساجد و خانه‌ها برگرداند. پرسش من این است: مگر سی سال پیش اسلام از کجا آمد؟ از همان خانه‌ها و مساجد بیرون آمد تا در بالاترین مرجع قانونی (!؟) و اجرایی کشورمان قرار بگیرد. و یا میگویند جای مذهب (بخوانید اسلام) در قلب انسان است. بنابراین وای بر من «بی مذهب» که میباید همسایه‌ای «چنین خوش» قلب داشته باشم!

باید در نظر داشت که دیو اسلام از شیشه بیرون آمده است، و این آخوندها آن آخوندهای سی سال پیش نیستند که بیشترشان به نان شب محتاج بودند؛ امروز ثروتی بیکران در اختیار دارند و در آینده میتوانند از آن برای مقاصد خود با تبلیغات و اجیر کردن مریدانشان استفاده بکنند، به خصوص در خدمت گرفتن «روشنفکران» و قلم بدستانی که استعداد بسیاری دارند که آنی فرشته را به دیو و دیو را به فرشته تبدیل کنند و به مردم بقبولانند. و یا شاید از آن به اصطلاح «لیبرالهایی» استفاده ابزاری میشود که در خیابانهای اروپا بی تفاوت از جمع مسلمانان پر خاشجویی میگذرند که با پلاکارتهای «مرگ بر آزادی»، بدست، فریاد بر

می‌آورند که میباید منتظر اعمال تروریستی آینده آنها بود، ولی زمانی که کسی از این سربران عصر جهالت انتقاد میکند، همین لیبرالها از سوراخها بیرون می‌آیند و به بهانه آزادی بیان و آزادی مذهب (بخوانید اسلام) از این اسلام پرستان تازی پرور پدافند میکنند. این «لیبرالها» (چه غربی و یا شرقی) چنان در ذهن بسته خود اسیر شده‌اند که فراتر از بینی خود را نمیتوانند ببینند، که اگر این سربران به قدرت برسند و یا حتی کمی توانایی داشته باشند خود آنها اولین قربانیان خواهند بود.

ما ایرانیان سده‌هاست که ریشه نابسامانیهای کشورمان را رها کرده‌ایم و تنها به ریش‌آخوندها چسبیده‌ایم؛ و بسیاری نمیخواهند بپذیرند که آخوند و تفکر آخوندی محصول تفکرات خود ما است، و همه مسئول هستیم، از آن بسیجی که چهارزانو در مسجد پای منبر این روضه‌خوانها می‌نشیند، تا آن دانشجویی که تا لبخند بر چهره یک آخوند میبینند قند در دلش آب میشود و همه قواعد «جدایی دین از مذهب» یا «سکولاریزم» را که تا چندی پیش مدافع آن بود را زیر پا میگذارند، و تا آن دکتر مسلمانی که «سوگند سقراط» را فراموش می‌کند و چشم هم نوع خود را به دلیل سرپیچی از قوانین اسلام در می‌آورد، تا آنهایی که بی تفاوت بر آنچه بر سر ایران و ایرانی آمده است میگذرند. و یا آن «روشنفکرانی» که با آن همه افاده‌های روشنفکری هنوز فرق بین آزادی اندیشه، آزادی مدنی و آزادی سیاسی را نمیدانند، که تا آن یکی نباشد دیگری رشد نمیکند. مجالس روضه خوانی و برنامه‌های تلویزیونی بسیاری از تلویزیونهای اپوزیسیون هم همچنان منتظر زادروز و مرگ امامان (تازی) هستند تا به مردم ایران شادباش و یا تسلیت بگویند. اگر سی سال پیش با چنین اندیشه‌هایی به استقبال انقلاب اسلامی رفتند و آن را نهادینه کردند تا حدی میتوانند اعمال خود را توجیه کنند؛ ولی امروز نمیتوان با همان «افزار» مذهب به مبارزه برضد یک حکومت مذهبی پرداخت.